

جدال با مدعی



متن نامه های ف. خاور و فرهاد عاصمی

درباره شعرهای نسبت داده شده به رفیق احسان طبری

باز انتشار: نوید نو

اردیبهشت 1393

در حدود اواسط ماه فوریه ۲۰۰۹ یکی از رفقای هم‌زندانی و هم‌بندی من به من اطلاع داد که در سایتی بنام توده‌ای‌ها شخصی از اشعار من در مقالاتش استفاده کرده است. در وهله اول خیلی برای من عجیب نبود زیرا هرکس می‌تواند از چنین اشعاری به میل و سلیقه خود استفاده کند. اما زمانی متعجب شدم که نویسنده، اشعار را به کس دیگری منتسب کرده بود. چندی نگذشت که تعجبم به تاسف و عصبانیت بدل شد. چرا که نویسنده مقالات، سروده‌ها را به انسانی نسبت داده بود که برای من نمونه یک انسان فرهیخته و طراز نو بود. ضربه مهلکی بود. با خود گفتم شعر من کجا و آن مرد بزرگ کجا! باز با خود گفتم که باید کاسه‌ای زیر نیم کاسه باشد. **یا درلباس دوست است دشمن غدار و یا دوست است در پوستین جهالت گرفتار.** بهر روی باید کاری کرد.

به سایت مورد اشاره مراجعه کردم و مقالات را یافتم. درپایان یک مقاله در قسمت بیان نظرات نوشتم: **دوست عزیز، اشعاری را که شما به استاد ارجمند، احسان طبری نسبت داده‌اید از سروده‌های اینجانب است. چنانچه مایل به کسب اطلاعات بیشتر هستید با من تماس بگیرید.**

آری، اینگونه بود که درگیر مکاتبه با فردی شدم که چنان احساسی در من برانگیخت که مجبور شدم عنوان این مکاتبات را **جدال با مدعی** بنامم. لازم به ذکر است که مکاتبات بدون دخل و تصرف و به ترتیب زمان وقوع درپی آمده است.

نوشته‌های به رنگ سبز از سایت توده‌ای‌ها و نوشته‌های به رنگ سیاه از **ف. خاور** می‌باشد.

ف. خاور

سوم فروردین ۱۳۸۸

بیست و سوم مارس ۲۰۰۹

دوست گرامی

با تشکر از تماس شما و ابراز خوشحالی از آنکه برخلاف ادعای برخی ها، شما در جریان قتل عام های سال 67 صدمه ای ندیده اید، کمک می بود، اگر می توانستید و می خواستید، از زندگی و فعالیت های خود ما را با خبر سازید.

دستتان را می فشاریم

دوست عزیز سلام

پیرو یادداشت قبلی مبنی بر انتساب نابجای اشعار اینجانب به رفیق ارجمندمان، احسان طبری ذکر چند نکته ضروری به نظر می رسد.

مهمترین هدفم جهت نوشتن این سطور بزرگداشت مردی است که سمبل تفکر، عقلانیت و ارزشهای والای انسانی در حزب توده ایران بوده است. او بدون شک مسلط به فلسفه، تاریخ، روانشناسی اجتماعی، زبان و ادبیات قدیم و جدید و بسیاری از علوم روز بود. دوست و دشمن بر فرهیختگی او اذعان داشتند. او شاعری توانا و مفسری بی نظیر در عرصه ادبیات بود. انتساب اشعار من به چنین مردی اگر چه مایه فخر و مباهات من است اما بدون تردید جور و جفایی مسلم در حق اوست. این اشعار از جنبه ساختار شعری سست تر از آنست که به ایشان نسبت داده شود. لطفا به این نکته بیشتر دقت شود.

اما نکاتی که باید گفته شود:

من یک عضو سازمان نظامی حزب توده ایران بودم که مدتی حدود شش سال را در زندان های کمیته مشترک، دژبان مرکز، اوپن، قزلحصار و گوهردشت سپری کردم. در سال 64 شروع به نوشتن شعر کردم که هر کدام به مناسبت های مختلف سروده شد، مناسبت های سیاسی- اجتماعی مانند اول ماه مه، دهم مهر، سالگرد انقلاب اکتبر، روز زن، سالگرد تیرباران رفقای گروه مخفی - نظامی، شب یلدا و گاهی برآمده از زندگی شخصی که به اصطلاح شان نزول هر کدام بویژه نوع خصوصی آن قابل اشاره و ارجاع منطقی می باشد. این اشعار در جمع زندانیان خوانده می شد. متأسفانه بسیاری از آنان در سال سیاه فاجعه به جوخه های اعدام سپرده شدند از جمله رفیقی که به اصرار

خودش و علی رغم نظر من به دلیل ریسک بالای آن بوسیله فرزند خردسالش (به دلیل داشتن ملاقات حضوری چند دقیقه ای با فرزندش) اشعار دست نوشته من با نام مستعار **ف. خاور** به بیرون از زندان انتقال داده شد. خوشبختانه عده ای دیگر از زندانیان در قید حیاتند، چه در داخل و چه در خارج از کشور.

در پایان گرامی می دارم یاد همه آنانی که جانشان را در راه ارزش های والای انسانی و عدالت اجتماعی در طبق اخلاص نهادند و درود می فرستم به همه آنانی که به راستی گام در راهشان می نهند.

ارادتمند- ف خاور

4/1/2009

دوست عزیز و گرامی

با تشکر از پاسخ صمیمانه شما و نظریاتتان درباره مبارزان توده ای و به ویژه زنده یاد طبری.

خوشحال می شدیم اگر برایتان امکان دارد و ملاحظاتی وجود ندارد، ما را از سرگذشت مبارزاتی خود مطلع سازید.

دستتان را می فشاریم و برایتان اوقات خوبی آرزو داریم.

دلایل من و دلایل شما - ۴

دوست عزیز، سلام

با تشکر از محبتتان، مایلم بار دیگر تاکید کنم که هدفم از تماس با شما روشن نمودن یک حقیقت و رفع یک اشتباه بوده است. خوشبختانه به نظر میرسد که هر دوی ما از مشرب فکری مشترک برخوردار باشیم. لذا اجازه بدهید که پیش و بیش از هر چیزی به موضوع مورد اشاره بپردازیم.

به نظر من موضوع را می توان از دو جهت بررسی کرد:

اول- چرا این اشعار از سروده های من است.

دوم- چرا این اشعار نمی تواند متعلق به رفیقمان احسان طبری باشد.

اما چرا این اشعار از سروده های من است:

۱- شواهد زنده- خوشبختانه شماری از رفقایمان که از قتل عام سال 67 جان بدر برده اند و اکنون چه در داخل و چه در خارج از کشور بسر میبرند، می شود به عنوان شاهد بهره گرفت. این اشعار به مناسبتهای مختلف در جمع رفقا خوانده می شد.

۲- منبع اولیه این اشعار دست خط من است که برای انتقال به خارج از زندان بسیار ریز و فشرده نوشته شد. این دست نوشته در انتهای کتاب بگذار زمان بگذرد اسکن و چاپ شده است.

۳- بسیاری از اشعار به دلایل کاملا مشخص سروده شد که بیانگر داستان زندگی خصوصی من بود. داستانی که با حال و هوای اشعار من قابل انطباق و حتی اکنون قابل ارجاع می باشد.

۴- سروده های دیگر من که در زندان سروده شد، قابل مقایسه و تطبیق با اشعار مورد بحث می باشد .

- من سالهای 65، 66 و 67 رادر زندان گوهردشت سپری کردم. ۵

۶- حضور زادگاهم، مازندران در اشعارم (اگرچه رفیق طبری هم مازندرانی بودند) .

و اما چرا این اشعار نمی تواند متعلق به رفیقمان احسان طبری باشد بحثی کاملا تخصصی و فنی است و برای تطبیق با سایر سروده های ایشان باید از اهل فن بهره گرفت. این مهم از عهده من خارج است.

در پایان از شما تقاضا می کنم در صورت امکان دلایلتان را مبنی بر انتساب این اشعار به رفیق احسان طبری بیان بفرمایید. پیشاپیش از توجه ویژه تان به این موضوع تشکر می کنم.

ارادتمند شما- ف.خاور

نهم فوریه-2009

دوست عزیز، سلام و با تشکر برای توضیحات دوستانه و روشنگرانه شما.
 اگر می‌توانید درباره نکات 1، 3 و 4 نامه خود اطلاعاتی بدهید، خوشحال می‌شدیم و
 کمکی به ادامه روشن شدن وضعی است که به آن اشاره دارید.
 همچنین اگر ممکن است اطلاعی از سابقه مبارزات خود بربشمرید، باز هم برای آن تمنا
 می‌کنیم. متولد چه سالی هستید؟

دستتان را رفیقانه می‌فشاریم

رفیق عزیز
 از آنجا که نامه قبلی بدون پاسخ مانده است، خواستیم جویا شویم که پست را دریافت
 کرده‌اید؟ و یا بی‌پاسخی علتی دیگر دارد؟

دستتان را می‌فشاریم

دوست گرامی، سلام! اتفاقاً من هم با تعجب منتظر پاسخ شما بودم چرا که من بلا فاصله به سوالاتتان در تاریخ دهم فوریه پاسخ دادم و آن را برایتان ارسال کردم. به هر صورت آن را مجدداً و عیناً برای شما ارسال خواهم کرد.

ارادتمند شما - ف. خاور

از سرزمین شمالی - ۸

دوست عزیز، سلام

بگذارید پیش از پاسخ به سوالاتتان دو نکته را یادآوری کنم.

نخست آنکه من ابایی از بیان حقیقت زندگیم ندارم چون چیزی برای پنهان کردن وجود ندارد. دو گروه مرا کاملاً میشناسند، دوستان و دشمنان. دوستان شامل همه آنهایی هستند که در طی سالها زندگی سیاسیم چه پیش از زندان و چه در زندان (بویژه) و چه بعد از رهایی از زندان با نوع نگاهم به زندگی و مبارزه سیاسی آشنایی دارند. هرگز تلاش نکرده ام خاک در دیدگان دوستانم بریزم و نعل وارونه بزنم. دشمنان من نیز بخوبی از مواضع من با اطلاعند، به هزار و یک دلیل.

دوم آنکه به نظر من در یک مکاتبه دوستانه و صمیمانه پرسش و پاسخ یکجانبه کارساز نخواهد بود و کمکی به حل مسئله نخواهد کرد. بنابراین تقاضا میکنم پرسش قبلی مرا بی پاسخ نگذارید.

اما در باره من:

۱- من، بیژن حیدریان فرزند علی اصغر، متولد سال 1338، اهل چالوس هستم. توده ای بودن میراث گرانبهای پدرم بود که هرچه زمان بر آن گذشت حقیقتش بیشتر بر من آشکار گشت. در اردیبهشت سال 1362 به اتهام اقدام علیه امنیت کشور به دلیل عضویت در سازمان نظامی حزب توده ایران (دانشجوی پزشکی بورسیه ارتش ورودی پیش از انقلاب) دستگیر و در دی ماه همان سال به 15 سال زندان محکوم و در اسفند ماه 1367 از زندان آزاد شدم. برای اطلاعات بیشتر به روزنامه های وقت و کتاب دو جلدی آقای ری شهری در مورد محاکمه توده ای ها می توانید مراجعه کنید.

۲- شماری از هم بندی هایم در آلمان، دانمارک، نروژ، انگلیس و کانادا بسر می برند. چنانچه تمایل به شنیدن حرف هایشان دارید میتوانید شماره ای جهت تماس بدهید تا با شما در این مورد گفتگو کنند. در داخل هم چنانچه مایلید می توانید با رفیق عمویی تماس بگیرید. ایشان کاملا در جریان سروده های زندان من هستند و با طیف وسیعی از همبندی های من در ارتباطند.

۳- من پیش از دستگیری سخت دل به دختری جنگ زده بسته بودم. او ساکن خیابان 21 گوهردشت کرج، یعنی فقط چند صد متر دورتر از من، زمانی که در زندان گوهردشت بسر میبردم، زندگی می کرد.

یگانه من!

در جوار کوهی می زیم که نگاهت هر روز با آن در تلاقی ست

و باد هر از گاهی بوی خاک باران خورده را

برایم به ارمغان می آورد

و بوی سبز تنت را نیز

....

از: تولدی دیگر

و یا

من بیژن در چاهم یک سینه پر از آهم

کو رستم دستانی تا باز کند راهم

....

باری، او در تنگنا بود و دست من کوتاه و هرگز در زندان امکان نیافتم با او ملاقات کنم و سر انجام بر اثر فشارهای بی امان و وسوسه های شیطانی و کثیف دشمنان، او راهی را برگزید که روزهای تلخ و سیاه زندان را برایم رقم زد و اندوه ابدی را به جانم ریخت.

ای آنکه چون غزالی زیبا از منظر نگاهم چابکانه گریخته ای

یک نگاهت مرا بس در آن لحظه درنگ

چون باد گذشتی بر کشتگاه زندگیم

به نرمی اشکی کز گونه کودکی می چکد

و به تندی برقی در یک شب تیره و سیاه

...

از: گریز

و یا

جدایی

پرنده ای ز آشیانه پر کشید و رفت
و یاد جفت خویش را
که رفته بود خوشه ستارگان بچیند از زمین آسمان شب
و پیش پای او درافکند
در آشیان نهاد و
پر کشید و
رفت

و شب
بدست انتقام باد
هوای گرم آشیانه را
بخشم تازیانه می زند

ای دریغ و درد
لحظه ای درنگ هم نکرد و
رفت

زمستان-65

و بسیاری از سروده های دیگر.

نمونه های دیگر اشعار زندانم از جمله شعر بلند دریا / به حزب توده ایران / که
اینگونه آغاز می شود:

دریا ! دریا!

ای کارگه جانها!

ای فرجام دلپذیر قطره ها!

تو آن خانه ای

که طفل گریزپای سیلاب

بی بهانه ای

در تو آشیان می خواهد

....

....

....

دریا

تو آن پهنشدت خرم بی حصاری

که افق در تو روشن است

و خورشید در کران بیکرانه ات

ردپای سرد سایه ای هرگز نمی یابد

جز نقش گذران یک پرواز

دریا!

ای خموش پر خروش!

ای موجد امواج!

ای موج!

تو همانی کز صلابت نرمی پیوسته ات

در یک روز بزرگ
که چشم زیبای خورشید
هزار بی شمار بار
پلک بر هم می نهد
توده هایی سترگ
از ذره های کوچک و خرد
از نهان چاه تا به عیان ماه می نشانی
....
....
....

اینک دریا!
این قطره تشنه دیدار
که در رواق سرد و تیره زمین
گشته در حصار
آواز می دهد ترا
با هزار قطره محبوس بی قرار
کای خانه بی حصار قطره ها
ای مامن شور و حال ما، دریا!
باز خواهیم گشت
با کاروان آبی رود
سوی آغوش گرم تو، فردا
داریم آرزو
که در بحر تو

شویم فنا

تا هیچ نام و نشانی از ما

نماند بجا

اردیبهشت-66

زندان گوهردشت

نمونه ای دیگر:

نوید

...و باز

خورشید مثله گشت

در قتلگاه غرب

چشم آبی آسمان در خون نشست

و دیو پلید شب

رقص سیاه مرگ

دوباره آغاز کرد

قاتلان غافل از آنند

که این سمندر دوره گرد

باز

از مرگ زنده زاید

در بزمگاه شرق

خرداد-66

زندان گوهردشت

با آرزوی سعادت و بهروزی برای مردم ایران

دهم فوریه 2009 - ف. خاور

رفیق عزیز

با سلام. ظاهراً مشکل تکنیکی وجود داشته است.

در نامه قبلی هم شما را رفیق خطاب کرده بودم، زیرا با آنچه از زندگی سیاسی خود

نوشته بودید، تصور می‌کنم اجازه می‌داد چنین کنم.

خوشبختانه هر دو در یک سوی صحنه قرار داریم. دلایلی که به نظر من یک پژوهش بی

طرفانه علمی را مجاز می‌سازند، سطح والای اشعار هستند. نتایج هر چه باشد، به

سود و جانبدار جنبش توده ای است. زیرا "نشان اقتدار منست.

در همانجا به شما به عنوان یک توده ای اطمینان داده بودم، که هیچ انگیزه دیگری

برای پژوهش علمی در این باره وجود ندارد و خواهش کرده بودم، که شما درباره

سروده ها توضیحات بیشتری، اگر مایلید، بدهید.

دستتان را می‌فشارم

دوست و رفیق گرامی!

من به هیچوجه بر این باور نیستم که توضیح بیشتر در مورد شعرها می تواند به روشن شدن

مسئله کمکی بکند و اکیدا توصیه می کنم که مطالب ارسالی مرا با دقت بیشتری مورد بررسی قرار دهید.

دوست بزرگوار! شما تا کنون سوالات مرا نا دیده انگاشته اید که بنظر من نشانه خوبی برای یک

مکاتبه دوستانه و رفیقانه نمی تواند باشد. من سعی کردم به پرسش های شما با صمیمیت پاسخ

بدهم و فکر نمی کنم انتظار بی جایی باشد که شما هم به سوالات من آنگونه که خود شایسته

میدانید، پاسخ بدهید. لطفا در صورت امکان بفرمایید:

- ۱- منبع اولیه دسترسی شما به این اشعار چه بود؟
- ۲- دلایلتان برای انتساب این اشعار به رفیق طبری چه بوده است؟

با آرزوی موفقیت و سلامتی برای شما

ف.خاور

نوزدهم فوریه 2009

رفیق عزیز

پاسخ پرسش شما:

۱- منبع کتاب منتشر شده در آلمان است.

۲- سطح والای اشعار، علت عینی برای چنین برداشتی را تشکیل می دهد.

ضرورت توضیحات بیشتر توسط شما درباره اشعار، کمک به امکان یک پژوهش بی طرفانه و علمی خواهد بود.

از این رو و برای کمک به چنین پژوهشی، به نظر می رسد، برخوردی سازنده باشد، چنانچه شما درباره سروده ها ابراز نظر کنید.

دستتان را می فشارم

19 فوریه 2009

نتایج قطعی از تجربیات محدود - ۱۲

دوست ارجمند!

شما در پاسخ سوال مبنی بر دلایلتان برای انتساب اشعار به رفیق طبری فقط به تعبیر مبهم سطح والای اشعار اشاره کردید. اگر چنین استدلالی درست باشد می توان نتیجه گرفت که هر مجموعه شعری که برای شما بی نام و نشان باشد و از کیفیت بالایی برخوردار باشد و در دوره زندانی بودن رفیق طبری هم سروده شده باشد را می توان به ایشان نسبت داد. از شما می پرسم در کجای این تعبیر نشانه ای از یک پژوهش علمی دیده می شود؟ چنین استدلالی میتواند بسیار خطرناک و در عین حال مایوس کننده باشد.

اما در باره اشعار:- ۲

یک منتقد ادبی و یک پژوهشگر مسلط و مجهز به روشهای علمی پس از مطالعه یک مجموعه شعر (به عنوان تنها منبع اطلاعات) قادر به استخراج اطلاعات ذی قیمتی خواهد بود، از قبیل سبک بکار گرفته توسط شاعر، تجربه و حتی دوره سنی او. اشعار یک شاعر تازه کار کاملاً قابل تمیز از سروده های یک شاعر با تجربه است. نگاه یک شاعر جوان به زندگی و بکارگیری واژه ها برای بیان احساساتش با نگاه یک شاعر سالخورده و کارکشته حتی با مبانی فلسفی و ایدئولوژیکی مشترک هم قابل افتراق است. در اشعار مورد بحث، نه تنها یک منتقد ادبی بلکه یک فرد تا حدی آگاه به عوالم شعری می تواند یک شاعر جوان و کم تجربه اما بسیار پر شور و حال را ببیند. به نظر من هیچکدام از دو وجه اشاره شده را نمی توان به ادیب برجسته ای مثل احسان طبری نسبت داد. او با تسلط بیشتری می توانست به بیان اندیشه هایش بپردازد. لطفاً برای نمونه شعر از میان ریگها و الماس ها را دوباره بخوانید تا به روانی و اعجاز اشعار طبری واقف شوید. به قول مذهبی ها از چنین نسبت هایی باید به خدا پناه برد!

۳- طبق گفته شما منبع اولیه دسترسی به اشعار، کتاب چاپ شده در آلمان بود. اما چرا

بعضی از اطلاعات مهم موجود در کتاب را نا دیده گرفته اید؟ به عنوان مثال:

الف- اشعار در زندان گوهردشت سروده شده در صورتی که تا بحال کسی پیدا نشده که ادعا کند رفیق طبری در زندان گوهردشت هم بوده است. چه لزومی دارد کسی که مثلا در زندان اوین بسر می برد، در انتهای اشعارش نام زندان دیگری را بنویسد.

ب- در انتهای کتاب سندی است بسیار گویا. اسکن دستنوشته ای که از زندان به بیرون فرستاده شد و خوشبختانه یا متاسفانه نویسنده آن حی است و حاضر.

دوست گرامی!

گواهان زنده، نویسنده دستنوشته ها و شاعر سروده ها در قید حیات، اشعار مشابه قابل تطبیق و گواهی افرادی که در حفظ، انتقال و انتشار اشعار دست داشته اند و شما از طریق آنان به اشعار دسترسی پیدا کرده اید، در کجای تحقیق بی طرفانه و پژوهش علمی شما جای می گیرند؟

در انتها می خواهم جمله ای را از متفکر بزرگ، چارلز داروین که بر سر در کلاس درس بخش اعصاب بیمارستان امام خمینی تهران نوشته شده بود و از دوره انترنی ام به خاطر سپرده ام و مرا از بسیاری از مهلکه های قضاوت های زودرس و نا بجا نجات داد، برای شما نقل کنم :

بزرگترین مخاطره ای که یک پژوهش علمی را تهدید میکند، کسب نتایج قطعی از تجربیات محدود است.

با آرزوی سعادت و بهروزی برای مردم ایران

و سر بلندی برای شما

ف. خاور

بیستم فوریه- 2009

دوست عزیز خاور

با تشکر برای توضیحات. چنانکه ممکن است، لطفا نظرتان را درباره مضامین اشعار نیز بنویسید. این محبت شما قطعاً کمک جدی خواهد بود برای غنی سازی تجربه و جلوگیری کردن از نتیجه گیری از تجربیات محدود، که به درستی توجه را به آن جلب کرده اید.

دستتان را می فشارم

20.2.2009

دوست گرامی، سلام

بطور کلی اشعار را می توان به نوعی به دو دسته تقسیم کرد:

۱- سروده های با مضامین سیاسی- اجتماعی

۲- سروده های با مضامین فردی

در واقع همه مضامین و محرکه های سیاسی- اجتماعی و فردی بصورت مواد خام (data) وارد سیستمی بنام ذهن شاعر می شود که این سیستم متأثر از جهان بینی خاصی است. در این سیستم داده ها پردازش می شود (processing) و در نهایت بصورت سروده ها (information) که کاملاً جانبدارانه است، امکان بروز می یابد. حتی در اشعاری که محرکه های کاملاً فردی و خصوصی به عنوان چکاننده (trigger) عمل می کند، محصول رنگ و بوی فلسفی بخود می گیرد آنچنان که وجه غالب را از صورت مغلوب نمی توان تشخیص داد. معشوق آیا یک فرد است یا یک سیستم فکری است؟ باید گفت هم اینست و هم آن. ایندو آنچنان درهم تنیده میشوند که اگرچه در محصول جدید می توان رگه هایی از فردیت شاعر را پیدا کرد اما به هیچ روی نمی توان آن را کاملاً شخصی پنداشت، چرا که متأثر از یک جهان بینی است.

اشعار مورد بحث از جهان بینی فلسفی مارکسیستی- لنینیستی تأثیر گرفته است. ماتریالیسم تاریخی و ماتریالیسم دیالکتیک حضور کاملاً برجسته ای در سروده ها دارند. در شعر فرسایش در خزان و اکتبر سیر تحول و تکامل تاریخی، انواع صورتبندی های اجتماعی- اقتصادی و محدودیت های تاریخی برای حل قطعی نبرد بشر برای رهایی قابل تشخیص و ره گیری است.

در شعر فرسایش در خزان:

...

لیک خدعه در کف جباران بود

و زمانشان بکام

و ما را بهره خون بود

...

و یا در شعر اکتبر چرا زمین آنچه را که در بطن خود داشت سقط می کند؟

از بد حادثه ایام بود

که زمین سقط نمود

آنچه را داشت به تن

آنچه را خواست به جان

و سرانجام :

تو آمدی

.....

فریاد بر آوردی

آسمان را به آیش رها کنی

زمین را به موران وا مگذارید

ای باد بدستان

طوفان در دستانتان خانه دارد

زمین بر دو عمودتان استوار است

....

شهد شیرین زمان بکامتان است

و باز در شعر به آنکس که به او می اندیشم:

بی گمان

زمان دق الباب خواهد کرد

و تاریخ فاتحانه در را خواهد گشود

باز هم در یک غزلی که در کتاب نیست، آمده است:

.....

حریفای زحمت عشاق کم کن مشو غافل ز دور چرخ دوار

سحر از دولت بابل نژاید کند عیار دوران شب نگونسار

در غزلی دیگر سروده شب یلدای سال 66 - زندان گوهردشت:

ای ماه در این تیره شب ظلم کجایی از پرده برون آی که در پرده چرایی

این شب پره گان زنده به مرگند و سیاهی افزون شده اشباح چرا رخ نمایی

...

در شعر تولدی دیگر به نبرد دایم بین خیر و شر، نور و تاریکی و سپیدی و سیاهی
می پردازم که یک انسان مبارز هر لحظه در درون خویش با آن روبرو است و تنها
عشق به انسان و باور به اندیشه های رهایی بخش می تواند او را از مهلکه ها نجات
دهد.

به ناگاه در کشاکش درد و مرگ

در هیاهوی ننگ و بنگ

برقی می جهد

اخگری شعله می زند

و تن در نگاهی خاکستر می شود

عشق چون سمندری رستاخیز می کند

در جای جای سروده ها، ماه سمبلی از معشوق است که همیشه حاضر است و در تنگنا
های مرگ آور او رامی رهااند و باز داستان دیگری در جای دیگر آغاز می شود.

دردی جانکاه بر دلم خیمه می زند

گوی طبعالی در سینه ام بر طبل می کوبد

نگاهم بر ماه خیره می ماند

....

....

ماه همچنان می تابد

....

در شعر بلند دیگری که در سال 67 در زندان گوهردشت سروده شده، آمده است:

.....

.....

و مهتاب از شیار تنگ سلولم

که طول و عرض یک شلاق را دارد

مرا آرام می باید ز راهی دور

تو گویی آن نگاه گرم دلداری ست

که آتش میزند بر جان دلداری

بدینسانش هزاران می دهد زنهار

که ای عاشق...

.....

....

دمی خاموش می مانم

نگاه ماه بر من خیره می ماند
و یک اختر ز اخترهای دورادور می زاید

سپاهی در نگاهم رنگ می بازد
سپیدی رنگ می گیرد
حصار آبنوس وهم از بنیاد می ریزد
سپاهی ارغوانی پوش میان جاده های سرخ رگ هایم سرود فتح می خواند
درون سینه رقص شاد مشعل هاست
سرود زندگی در رودبار قلب من جاریست

....

....

دوست ارجمند!

در بسیاری از سروده های من شما می توانید تعابیر یکسانی را بیابید که در اشعار
مختلف به اشکال بسیار نزدیک به هم تکرار شده است. به بعضی از این موارد در بالا
اشاره کردم. هر شاعری تعابیر مشخص خود را در اشعارش بکار می برد که می توان
آن را از ویژگی های ممیزه آن شاعر دانست.

گرامی باد یاد همه شهیدان حزب و جنبش!

ف.خاور

بیت و یکم فوریه 2009

دوست گرامی، سلام

با تشکر برای توضیحات.

لطفاً اگر ممکن است، درباره حضور ماتریالیسم دیالکتیک در اشعار توضیحاتی بدهید.

دستتان را می فشارم

21.2.2009

دوست گرامی، سلام

من فکر می‌کنم به اندازه ای کافی اطلاعات در باره خود و سروده هایم برای شما ارسال کرده باشم . بنظر میرسد شما به دلایلی که برای من نامعلوم است به این زودی ها قصد روشن شدن ندارید. شما در تمام مکاتباتمان نشان داده اید که اهل یک گفتگوی دوجانبه رفیقانه نیستید و من بسیار متاسفم که مسبب چنین احساس ناخوشایندی در من کسی است که خود را هم مسلک من میدانند. در نوشته هایم سعی کردم به رفیقم دروغ نگویم. اما متأسفانه هر چه پیشتر رفتم مایوس تر شدم. روش شما در بحث (عدم مشارکت فعال و تنها علاقمند به دریافت اطلاعات یکسویه) نه تنها راهگشا نیست بلکه به نوعی گمراه کننده است. من هرگز از شما درخواست نکرده ام نام واقعی و سابقه فعالیت های سیاسی و سمت حزبی تان را برایم روشن کنید چرا که شدیداً بر این باورم که سوابق مبارزاتی و سمت های حزبی برای یک فرد زنده و در قید حیات نمی‌تواند او را به عنوان یک مبارز مادام‌العمر تضمین کند. ما هر روز ارزیابی می‌شویم و هر روز با گفته ها و اعمال مان مورد قضاوت قرار می‌گیریم. به صرف شاگرد اول بودن در دوره ابتدایی نمی‌تواند سندی قطعی مبنی بر موفقیت بی‌چون و چرا در دوره های سخت تر دوران تحصیلی تلقی گردد. ما بسیار دیده ایم و بسیار تر شنیده ایم!

ما برای پیشبرد اهدافمان نیاز به شریک داریم نه سیاهی لشکر. اگر کسی انکار شود و استقلال و وجودش به رسمیت شناخته نشود او هم دیگران را با همه ادعاهایشان انکار خواهد کرد. سالها پیش روزی پدرم در پاسخ سوالم که چگونه می‌توان یک توده ای واقعی را از کسی که ادعای توده ای بودن میکند شناخت، گفت " اگر در کسی نخوت و تکبر دیدی، مسلم بدان که او یک توده ای واقعی نیست و از او دور شو. هیچوقت مرتبه سازمانی را ملاک قطعی توده ای بودن کسی قرار نده."

دوست ارجمند،

برای روشن شدن حقیقت کافی است مجموعه یادداشت های من و سروده های مورد نظر
را در اختیار یک اهل فن و منقد ادبی بی طرف قرار دهید.

ارادتمند شما

ف. خاور

بیسست و سوم 2009

دوست عزیز خاور

پیش‌تر نیز نوشته بودم و به شما به عنوان يك توده‌ای اطمینان داده بودم، که هیچ انگیزه‌ای به جز يك پژوهش علمی درباره سروده‌های مورد بحث، در رابطه نوشتاری ایجاد شده بین ما، انگیزه دیگری وجود ندارد. لذا مطمئن باشید که هدف «انکار» شما نیست. وجود شخصیتی که سراینده سروده‌های زندان است، غنیمتی است برای مبارزه انقلابی در دوران کنونی و باید نیروی او در این راه موثر شود.

ارزیابی در سطور بعدی کوششی است با این هدف، که بر ضرورت پژوهش عنوان شده انگشت گذاشته شود. نباید آن را موضعی علیه خود بدانید. برعکس شاید اندیشه بیان شده برای شما انگیزه‌ای باشد، برای شرکتی خلاق در پژوهش.

احسان طبری، آموزگار نسل‌هایی از توده‌ها، شخصیتی استثنایی در تاریخ صد ساله میهن ماست. البته ارانی‌ها و دیگرانی نیز هستند، که طبری آن‌ها را آموزگار خود می‌دانست، اما این طبری است که امکان یافت در دورانی نسبتاً طولانی، اگر هم در شرایطی که مورد پسند او نبود، یعنی در مهاجرت سیاسی، نقش فرهنگی بزرگی ایفا سازد. نه تنها در چارچوب حزب توده ایران، که از آغاز بخشی از رهبران مسلم آن بود، بلکه در سطح فرهنگ جامعه ایرانی. شما بخش‌هایی از قابلیت‌های او را برشمرده‌اید و نیازی به تکرار آن‌ها در اینجا نیست.

تخریب این شخصیت تاریخی در جریان یورش به حزب توده ایران، به یکی از عمده‌ترین هدف‌های ارتجاع داخلی و خارجی تبدیل شد. تبلیغات درباره مسلمان و تواب شدن او و انتساب «کژراهه» به او و شیوه‌های دیگر نشانی از این امر است. اینکه این اکاذیب نادرست است را خود آقایان به اثبات رساندند. زیرا اگر چنین بود که مدعی بودند،

آنوقت برای او جلسات درس می گذاشتند، بنیاد به نامش ایجاد می کردند و حلوا حلواش می کردند.

مکر و فریب دشمنان طبری را باوجود این نباید اندک گرفت و دل خوش ساخت که در طول زمان او ققنوس وار جایگاه تاریخی خود را تحکیم خواهد کرد. توده‌ای ها امروز هم در این زمینه موظفند.

یکی از وظایف آن‌ها، اندیشیدن به این امر است، که مانع آن باشند که علائمی که بو و نشانی از طبری دارد، ”گم“ شوند. سروده‌های مورد بحث از تاریخچه‌ای برخوردار هستند، که موضوع بحث در اینجا نیست، که اما بر ضرورت پژوهش فوق تاکید دارد. این پژوهش مبارزه‌ای انقلابی است علیه دشمنان حزب توده ایران. کوششی علیه رفیقان و راه روان توده‌ای نیست! نباید درباره آن از این موضع داوری نمود.

با توجه به نظر بیان شده در نامه قبلی توسط شما مبنی بر اینکه: «اشعار مورد بحث از جهان بینی فلسفی مارکسیستی- لنینیستی تاثیر گرفته است. ماتریالیسم تاریخی و ماتریالیسم دیالکتیک حضور کاملا برجسته‌ای در سروده‌ها دارند»، طرح پرسش درباره توضیح درباره ماتریالیسم دیالکتیک توسط نگارنده، نمی تواند پرسشی برای «انکار» شخصیت شما ارزیابی شود. پرسش در خدمت هدف پژوهش است.

امیدوارم که شما پوزش من را بپذیرید، اگر در بیان کوتاه تقاضا برای دریافت توضیح از شما، زمینه‌ای برای برداشت و احساسی که از آن نام برده‌اید، وجود داشته است. همچنین امیدوارم با توضیح سازنده و همانطور که تاکنون عملی شده، از نظر زمانی سریع، دسترسی به نتایج قطعی از پژوهش را بوجود آورید.

دستتان را میفشارم

دوست گرامی، سلام

چرا برای نوشته قبلم عنوان **کژراهه** را انتخاب کردم؟

امروزه کژراهه خطری است که به نوعی همه ما را تهدید می کند. کژراهه زندان را می توان ندیده و نشنیده گرفت، اما کژراهه های خارج از زندان را نمی توان و نباید نادیده گرفت.

دوست عزیز!

به نظر من دفاع بد از کسی، بدترین نوع دشمنی با اوست. چگونه می شود شخصی در شان و مقام رفیقش اینهمه داد سخن بدهد و بدین سادگی و بدون هیچ منطق و دلیلی چنین اشعاری را به او منتسب کند و نداند که در واقع بر شاخ نشسته است و بن می برد. کدام شاعر یا منقد ادبی با شما در این زمینه هم عقیده است؟ با چه کسانی در این زمینه مشورت کرده اید؟ چرا حاضر به بیان دقیق دلایلتان برای چنین استنباط و انتسابی نیستید؟ بنظر می رسد آنچنان در دریای ذهنیات از پیش ساخته خود غرقید که حاضر به پذیرش هیچ واقعیتی خارج از چارچوب ذهنیتان نیستید.

این چه صداقتی است که همیشه از پاسخ دادن به سوالات طفره می روید؟ شما چگونه خود را پیرو رفیق طبری می دانید، اما از برج عاج کلی گویی هایتان پله ای پایین تر نمی آید؟ این چه پژوهش علمی و خلاقیت است که بدون تحقیق اثری کوچک را به مردی بزرگ نسبت می دهید و گوشتان هم بدهکار احدی نیست و با تاکید حیرت انگیزی آن را "**مبارزه انقلابی علیه دشمنان حزب توده ایران**" می دانید؟ شما از کدام مبارزه آنهم از نوع انقلابی آن سخن می گوید؟ در عرصه مورد مناقشه ما دشمنان حزب توده ایران کیانند و چه منافعی در این میان دارند؟ لطفا پاسخ روشن به من بدهید. نمی دانم این چه توهم بیمارگونه ایست که هر کس هر کجا قادر به ارائه دلیل و مدرک برای

اثبات نظریاتش نباشد و به اصطلاح کم بیاورد، همه را عامل دشمن می بیند و توطئه گر و چنان تیغ جدایی میزند تو گویی خود نبوده ست آشنا یی. ما قطعا به وفاداری **سانچوپانزها** بیشتر نیازمندیم تا به **سوپرانقلابی های** که هنر شان تنها حمله به آسیاب های پادی است.

در حالی که آثار به چاپ رسیده در دوره حیات رفیقمان که در آزادی و در صحت و سلامت نوشته شده بود در معرض فراموشی است آنوقت شما دغدغه با اصطلاح " **گم شدن** **اعلام** " و آثاری را دارید که تنها خود " **بو و نشان** " رفیقمان را از آن شناسایی کرده اید و به عبارت روشنتر بدان افزوده اید. این چه حس ویژه ایست که تنها شما از آن برخوردارید؟ نکته بینی و به خرج دادن ظرافت در حفظ آثار بجا مانده قابل ستایش است اما چنانچه آلوده به ویروس وسواس و افزودن آثار مجعول گردد، به یک بیماری آزاردهنده تبدیل خواهد شد.

از شما خواهش می کنم خیلی نگران دفاع از شخصیت رفیق طبری نباشید. او بسیار **خواهد زیست!** اگر واقعا نگرانید، راه بسیار ساده تر و موثرتری برای رفع نگرانی هایتان به شما پیشنهاد میکنم. تنها همت کنید آثارشان را بی هیچ دخل و تصرف، بدون مقدمه و مواخره چاپ و منتشر کنید و بنوعی در دسترس نسل جوان و علاقمندان قرار دهید. همان گونه که بسیاری از دوستداران رفیق طبری به انحاء و اشکال مختلف با بضاعت اندکشان در داخل و خارج از کشور انجام می دهند. در مبارزه راه میان بر **وجود ندارد!**

در ضمن اگر هنوز مایل به یافتن نشانه های ماتریالیسم دیالکتیک در سروده هایم هستید به نوشته قبلی من با عنوان **سر سروده ها** مراجعه بفرمایید.

چنانچه تمایل به ادامه مکاتبه دارید لطفا بدون کلی گویی و با اشاره به موارد مشخص به پرسش های من پاسخ دهید. از اینکه زبانم به تلخی گرایید، بر من ببخشایید.

با احترام،

ف.خاور

بیست و سوم فوریه 2009

دوست عزیز

در این لحظه که بنا داشتم پست را ارسال کنم، متوجه شدم که شما عنوان کژراهه را برای نامه خود انتخاب کرده اید.

دوست عزیز خاور

اگر کمک مشخصی از من برای چاپ آثار زنده‌یاد طبری در ایران و یا خارج از کشور ممکن است، لطفاً به شکل ممکن من را مطلع سازید. آماده برای هر کمکی هستم. لطفاً فراموش نشود، که این نگارنده نیست که مایل است، سروده‌هایی را به نام خود منظور کند.

«به تلخی گراییدن» زبان شما مجاز و قابل فهم می باشد، اما مستدل نیست.

اگر مجاز باشم، مایل نیستم از اینکه تنها کسی هستم، یا به قول شما، «تنها خود»ی هستم که «بو و نشان» طبری را در سروده‌های زندان یافته‌ام، عذرخواهی کنم.

درباره «مبارزه و آنهم انقلابی آن» می توان نکات زیر را برشمرد:

شما قطعاً اطلاع دارید و اگر ندارید، بدینوسیله به اطلاع شما می رسانم، که پرونده قطوری از اشعاری که گفته می شود با خط طبری نوشته شده است، وجود دارد، که در آن، آنطور که متخصص درجه یکی بیان کرد و گوشه‌هایی از آن را از رو خواند، اشعاری در وصف شرایط حاکم بر ایران و سردمداران آن و ... می باشند. آن فرد متخصص، بر نادرستی های تکنیکی بسیاری در این اشعار اشاره داشت و می خواست آن را ارایه دلیل برای ناتوانی طبری در سرودن شعر با موازین ادبی و تکنیکی شعر بنمایاند. فرد متخصص اعلام نکرد، چگونه به پرونده در اختیار خود دسترسی یافته است.

برای او قابل پذیرش نبود (!)، که اگر هم آن نوشته‌ها، نوشته و اشعار طبری و به خط خود او نیز است، به جز استدلال او، این استدلال نیز قابل بحث است، که تمام نادرستی های تکنیکی، عمدی می تواند باشد، که به کمک آن‌ها زندانی دربند و زیر فشار، می

خواهد به اثبات برساند، که مضامین نوشته شده، مضامین مورد نظر او نیستند و زیر فشار و شکنجه از او اخذ شده‌اند!

نگارنده این سطور، از اتهاماتی که به زنده‌یاد صمد کامبخش در ارتباط با گروه ۵۳ نفر زده شده بود، آشناست. لذا کوشش برای تدارک يك پژوهش علمی را نباید نه «توهم بیمارگونه» ارزیابی کرد و نه آن را با این تصور همراه نمود که «همه را عامل دشمن و توطئه‌گر» می‌پندارد.

آنچه که «بر شاخه نشستن و بن بریدن» می‌نامید، می‌تواند تا این حد درست باشد، که بدون شناخت شرایط چنین می‌شود. اگر شرایط ناگفتنی و دانستن آن غیرمجاز است، باید راه مشترک دیگری یافت. در غیراین‌صورت، اجازه دهید، هر کس آنچه که با درک خود صلاح می‌داند، انجام دهد. می‌توان در این زمینه، اختلاف نظر را علنی نیز کرد و از این طریق تفاوت مواضع را برجسته نیز نمود.

«پژوهش علمی» پدیده عجیب و غریبی نیست. نوع «انقلابی» آن هم، همچنين.

پژوهش علمی به این معناست که از درون لحظه‌ها و وجه‌ها در يك پدیده، آن رشته تکاملی شناخته و استخراج شود، که ریشه علّی شدن و وجود پدیده را تشکیل می‌دهد. در پدیده «پول»، وجه‌های متعددی وجود دارد، که نظریه‌پردازان خادم نظام سرمایه‌داری، به نسبت نیاز بحث خود، آن‌ها را برجسته می‌سازند. مثلا آیا خوشبختی در ارتباط با پول هست یا خیر. درك پدیده «پول» را مارکس در «سرمایه» از بحث درباره «کالا» آغاز می‌کند. او نشان می‌دهد که پول نیز تنها يك کالا می‌باشد، با این ویژگی، که ارزش مبادله و مصرف آن بر یکدیگر منطبق است. از این طریق شناخت علمی از پدیده پول بوجود می‌آید و به سحر و راز آن پایان داده می‌شود.

پژوهش علمی درباره سروده‌های مورد بحث نیز همین راه را باید طی کند. باید رشته شدن و وجود آن‌ها را جستجو و دنبال کرد.

صفت انقلابی در چنین پژوهش، ضمن وفاداری سخت‌گیرانه به اسلوب علمی- دیالکتیکی فوق، داشتن موضع جانبدارانه نسبت به منافع حزب توده ایران است. منافع خرد دیگر، حتی منافع مجاز خرد دیگر نیز البته باید مورد توجه قرار گیرند، اما پذیرفتن اولویت

آن‌ها، يك امر دستوری نیست. امری است که باید ضرورت مشخص آن را شناخت و درك کرد.

با شما كاملا هم عقیده هستم، که «او بسیار خواهد زیست!» این يك مسئله است. مسئله دیگر وظیفه‌ای ست که در برابر شما و من قرار دارد.

یافتن «نشانه‌های ماتریالیسم دیالکتیک» در سروده‌ها، يك مسئله است. توضیح شما درباره آن، يك مسئله دیگر. پرسش نگارنده از شما و تمنا از شما، نظرتان را درباره نکته‌ای که نوشته بودید، توضیح دهید، همانطور که در نامه قبلی نوشتم، با هدف «انکار» شما عملی نشد، بلکه کمک است برای نتیجه‌گیری در پژوهش عنوان شده. این اهمیت دارد که شما که در نامه «سرّ سروده‌ها» می‌نویسید: «ماتریالیسم تاریخی و ماتریالیسم دیالکتیک حضور كاملا برجسته‌ای در سروده‌ها دارند»، سطوری نیز در توضیح ماتریالیسم دیالکتیک در آن‌ها ارایه دهید. این تمنا مجاز است و نباید باعث دلگیری شما شود، تا سخن‌تان به «تلخی گراید». هیچ ضرورتی برای تلخی به چشم نمی‌خورد.

با احترام، دستتان را می‌فشارم

۲۴ فوریه ۲۰۰۹

دایره گچی قفقازی - ۲۰

دوست عزیز،

۱- من قصد منظور کردن اشعار بنام خود را ندارم چرا که این شعرها از سروده های منست. شما برای اثبات **یگانگی و عظمت خود** اشعار مرا به مردی بزرگ نسبت داده اید و فریاد **یافتم! یافتم!** سر داده اید. همان رابطه ای که شما با فرزندانان دارید من با این سروده ها دارم. تنها ارادتم به آن مرد فرزانه مرا بر آن داشت تا با شما تماس بگیرم و شما را از اشتباه فاحشتان آگاه کنم. با انتساب چنین اشعاری به رفیق طبری، آب به آسیاب دشمنان دیروز و امروز او ریخته اید. دوستی شما از قماش **دوستی خاله خرسه** است. به شما پیشنهاد می کنم بیشتر شعر مطالعه کنید. برای ورود به چنین عرصه ای نیاز به یک تخصص است.

۲- من هرگز در پی کسب **نام و نان** در این عرصه نبوده ام وگرنه سالها پیش به پیشنهاد برخی ناشرین داخلی و خارجی پاسخ مثبت می دادم و اشعارم را به چاپ می رساندم.

۳- شما لقمه را دور سر خود می چرخانید و راهتان را دور می کنید؟ چرا برای دیدن حقایق چراغها را خاموش می کنید؟ موضوع کاملا روشن است. لطفا بار دیگر توجه کنید: **الف-** من به عنوان یک فرد حقیقی اعلام کرده ام که شاعر سروده ها هستم. **ب-** تنها سندی که شما از طریق آن به اشعار دسترسی پیدا کرده اید دست خط من است. حتما متخصصین درجه یک قادر خواهند بود در صحت و سقم آن اظهار نظر کنند. تا سیه روی شود هر که در او غش باشد.

ج- گروهی از رفقای هم بندی من این اشعار را در زندان گوهردشت که به مناسبت های مختلف خوانده می شد، شنیدند. شماری از آنان در قید حیاتند و قابل رجوع.

د- اشعار دیگری از این دست موجود است که با اشعار مورد بحث می تواند مورد بررسی تطبیقی و کارشناسی دقیق- البته توسط یک کارشناس و منقد ادبی- قرار گیرد.

۵- اشعار عاشقانه را می توان به موارد مشخص زندگی فردی من ارجاع داد. با این همه واقعیات ملموس و روشن چه می کنید؟ چرا در باصطلاح پژوهش علمی و انقلابی شما این واقعیات انکار می شود؟

۴- شما هر کجا با حقایق ناخواسته مواجه می شوید و آن را مغایر با تئوری های خود می یابید، اقدام به فلسفه بافی می کنید. مثلا رفیق طبری عمدا در شعر هایش ضعف های تکنیکی را گنجانده که نشان دهد تحت فشار و شکنجه است. ولابد وقتی در انتهای اشعارش بجای زندان اوین می نویسد زندان گوهردشت می خواسته نشان دهد که زمین همچنان بدور خورشید می گردد! با این نوع نگاه، شما برای گریز از واقعیات اقدام به ساختن فرهنگ و لغت نامه ای می کنید که با آن همه حوادث ناخواسته را مطابق ذهنیات خود تفسیر می کنید. شکست ها را پیروزی نشان می دهید، ضعف ها را به قدرت ترجمه می کنید.

بازجویان و شکنجه گران زندان چندان اهمیتی به ردیف و قافیه و تکنیک شعری نمی دهند. این مضامین مبارزه جویانه اشعار است که برای آنان غیرقابل تحمل است. در بیشتر سروده ها شرایط سخت زندان و شکنجه به روشنی عنوان شده است. دیگر چه نیازی به درهم ریختن قواین و ساختار شعری جهت اثبات فشار و شکنجه است. وانگهی اساسا نیازی به اثبات وجود شکنجه در زندان های جمهوری اسلامی نبوده است، آنهم بگونه ای که تنها از ما بهترین قادر به کشفش باشند.

به گمان من ذهنیات پیش ساخته شما اجازه درک و پذیرش حقایق را از شما سلب کرده است. شما آنچنان سرمایه گذاری روی این سروده ها کرده اید که حاضر به تجدید نظر در مورد آن نیستید. وحشت از تسری یافتن این تجدید نظر به سایر عرصه های نظری از نگاه دیگران، شما را در دایره گچی قفقازی به دام انداخته است.

با احترام،

ف.خاور

بیست و پنجم فوریه ۲۰۰۹

دوست عزیز، خاور

نگارنده هیچ يك از نکات نوشته شده در بند ۳ نامه "دایره گچی قفقازی" شما را نفی نمی کنم و بی توجه به آن ها نیستم. بدیهی است که این نکات باید نهایتاً در نتیجه گیری جایگاه خود را داشته باشند، تا بررسی، پژوهشی علمی باشد.

نکته ای که موضوع بحث بین شما و من در چند نامه اخیر است، نکته ای بکلی متفاوت می باشد.

شما در نامه ۲۱ فوریه خود نکاتی را درباره «مضامین و محرکه های سیاسی- اجتماعی و فردی» نوشته اید. چنانچه که شما را درست فهمیده باشم، از آن صحبت می کنید، که شاعر در شعرش، **مضمونی را در خدمت هدفی، با ابزار هنری خود، ترسیم می کند.** شما می نویسید: «مضامین و محرکه های سیاسی- اجتماعی و فردی بصورت مواد خام data وارد سیستمی بنام ذهن شاعر می شود، که این سیستم متاثر از جهان بینی خاصی است. در این سیستم، داده ها پردازش می شود **processing** و در نهایت بصورت سروده ها **information** که کاملاً جانبدارانه است، امکان بروز می یابد. حتی در اشعاری که محرکه های کاملاً فردی و خصوصی به عنوان چکاننده **trigger** عمل می کند، محصول رنگ و بوی فلسفی بخود می گیرد. ...».

سپس شما از بحث تئوریک و عام، وارد بررسی مورد خاص می شوید و درباره مضامین سروده ها می نویسید: «اشعار مورد بحث از جهان بینی فلسفی مارکسیستی- لنینیستی تاثیر گرفته است. ماتریالیسم تاریخی و ماتریالیسم دیالکتیک حضور کاملاً برجسته ای در سروده ها دارند.» و برای نمونه به دو سروده «فرسایش در خزان و اکتبر»، که آن ها را با حروف برجسته نیز نوشته ای، اشاره می کنید.

بدین ترتیب، شما در نوشته ۲۱ فوریه ۲۰۰۹ با عنوان "سرّ سروده ها"، درباره **محتوا و مضمون فلسفی** سروده ها صحبت می کنید و آن را در ارتباط قرار می دهید با **ماتریالیسم تاریخی و ماتریالیسم دیالکتیک.**

پرسشی که اکنون درباره توضیح مضامین سروده‌ها مطرح است، بی پاسخ می ماند؟ چرا نسبت به این تمنا درباره محتوا و مضمونی که خود عنوان کرده‌اید و آن را مشخصه سروده‌ها اعلام نموده‌اید، طبیعی ترین راه را طی نمی کنید؟ چرا مضمون مورد نظر را در سروده‌ها توضیح نمی دهید و بیان نمی کنید؟ چرا بجای انتخاب ساده‌ترین و طبیعی ترین راه، یعنی برشمردن آنچه که از آن بنام مضمون «ماتریالیسم دیالکتیک» سروده‌ها نام برده‌اید، پرسش کننده را به انواع اتهامات و اهداف ناخواسته متهم می کنید؟ شما که درباره مضمون اشعار تا این حد نیز پیش رفته‌اید که می نویسید: «حتی در اشعاری که محرکه‌های کاملاً فردی و خصوصی به عنوان چکاننده عمل می کند، محصول رنگ و بوی فلسفی بخود می گیرد، آنچنان که وجه غالب را از صورت مغلوب نمی توان تشخیص داد. معشوق يك فرد است یا يك سیستم فکری است؟...»، چرا خواننده را از نشان این «رنگ و بوی فلسفی» محروم می سازید؟

دوست عزیز، هنوز هم ممکن است. هنوز هم می توان با توضیح خود، با تشریح و ترسیم آنچه که آن را مضمون «ماتریالیسم دیالکتیک» نامیده‌اید، به این روند ناپسند ایجاد شده در مکاتبات ما پایان دهید. این کار را شما و نه هیچ کس دیگر می تواند انجام دهد. نگارنده با آغاز بحث و ارسال نامه بین ما، از استفاده از سروده‌ها در مقالات چشم پوشی کردم. امیدوارم توضیحات شما، زمینه برخورد متناسب با سروده‌ها را بوجود آورد.

نکته‌ای که شما در بند ۴ نامه «دایره گچی قفقازی» (۲۵ فوریه ۲۰۰۹) نوشته‌اید، مبنی براینکه نگارنده مدعی شده است «رفیق طبری عمدا در شعرهایش ضعف تکنیکی را گنجانده که نشان دهد تحت فشار و شکنجه است»، باید با صراحت بگویم که نگارنده چنین ادعایی را مطرح نساخته است. من در نامه پیشین نوشتم: که يك متخصص درجه اول و شاعر زبردست، پرونده‌ای از اشعار طبری را نشان داد، و مدعی شد، که در

اشعار اشتباه‌های تکنیکی و مضامینی است در تائید شرایط حاکم بر ایران و ... لذا ادعا از طرف من نیست، آنطور که شما در نامه اخیرتان نوشته‌اید.

شما که انتصاب سروده‌های مورد بحث را به زنده‌یاد طبری از این‌رو غیرمجاز می‌دانید، زیرا در آن‌ها کمبودهای تکنیکی وجود دارد و گویا انتساب آن‌ها به او از طرف من «از قماش دوستی خاله خرسه است»، آنطور که در نامه اخیرتان نوشته‌اید، قاعدتا می‌بایستی پرسشی را که نگارنده در نامه پیش در برابر فردی که ادعای نادرستی‌های تکنیکی در اشعار طبری را مطرح ساخته بود، مورد تائید قرار دهید. نگارنده پرسش خود را از شخص متخصص درجه اول و شاعر به نام به صورت زیر برای شما فرموله کرد: «برای او قابل پذیرش نبود (!)، که اگر هم آن نوشته‌ها، نوشته و اشعار طبری و به خط خود او نیز است، به جز استدلال او، این استدلال نیز قابل بحث است، که تمام نادرستی‌های تکنیکی، عمدی می‌تواند باشد، که به کمک آن‌ها زندانی دریند و زیر فشار، می‌خواهد به اثبات برساند، که مضامین نوشته شده، مضامین مورد نظر او نیستند و زیر فشار و شکنجه از او اخذ شده‌اند!»

در شیوه بیان جمله پیش، که شما آن را «فلسفه بافی» نامیده‌اید، دو نکته بسیار منطقی وجود دارد. یکی اینکه وجود امکانی دیگر را برای «استدلال» ادعا شده، به بحث می‌گذارد. نکته دوم، شکل شرطی بیان است. «عمدی می‌تواند باشد»، «می‌خواهد به اثبات برساند»!

از نظر محتوایی نیز پرسش فوق «فلسفه بافی» نیست. فلسفه بافی، کوشش اندیشه روزمره است برای توجیه نکاتی که نمی‌تواند آن‌ها را منطقی به اثبات برساند. طول تاریخ اندیشه فلسفی تا پیدایش ماتریالیسم تاریخی و دیالکتیک، کم و بیش، یعنی هرچه دورتر و منسوخ‌تر، به همان نسبت بیش‌تر، توجیه، توجیهی فلسفه بافانه از پدیده‌های درک نشده، بوده است.

اما آنجا که اندیشه علمی قادر به ارائه پاسخ روشن و قاطع درباره پدیده مورد بحث و هنوز درك نشده نمی باشد، چاره‌ای هم ندارد، که تصور و برداشت تاکنون بدست آورده را به صورت يك “تز” مطرح سازد، که البته زمانی به صورت علمی مورد پذیرش نهایی قرار خواهد گرفت، زمانی که برپایه اسلوب علمی اثبات شود.

این “تز” که زمینه طرح پرسش فوق است، از این رو فلسفه‌بافی نیست، زیرا می توان طرح آن را، با توجه به شناخت از گذشته طبری و توانایی هایش، به عنوان يك تز مجاز دانست. درست شما باید با موضع پیش گفته شما، طرح چنین تزی را مجاز بدانید. یعنی طرح این تز را مورد تائید قرار دهید، که یکی از امکاناتی که طبری در اختیار داشته است برای دفاع از خود، طرح آنچنانی مضامینی باشد، که تضاد آشکار آنان با گذشته نظریات او، غیرقابل انکار باشد. انکار گردش زمین به دور خورشید، انکار کلیه نتایج اثبات شده‌ای می باشد، که یا دیوانه‌ای آن را به کار می گیرد و یا می تواند فرد هوشمندی برای نشان دادن وضع اضطراری حاکم بر خود، از آن بهره جوید.

دستتان را مدفشارم

۲۶ فوریه ۲۰۰۹

پیشنهاد مشخص- ۲۲

دوست گرامی، با سلام

۱- به نظر می رسد ماتریالیسم دیالکتیک مورد اشاره من نظر شما را خیلی جلب کرده و مدام درخواست توضیح بیشتر می کنید. من قبلا به آن اشاره کردم اما شما توجه نکردید. در ماتریالیسم دیالکتیک پدیده ها به عنوان یک سیستم پویا و زنده تعریف می شوند که عوامل تشکیل دهنده آن نمی توانند بطور مجرد و فارغ از سایر مولفه ها مورد بررسی قرار گیرند. همه اجزا در کنش و واکنش متقابل بی وقفه و پایان ناپذیری بسر می برند. نبرد دایم بین اجزای یک سیستم در جریان است، بطوریکه نتیجه آن می تواند ماهیت آن سیستم را تعیین کند. در نهایت این نیروی بالنده است که بر عنصر کهنه و رو به زوال هرچند بظاهر در قدرت، چیره می شود و سیستم در سطحی دیگر باز به نبردی دیگر ادامه می دهد و این قافله را سر باز ایستادن نیست. در بسیاری از سروده های من، نبرد بین نو(اندیشه های والای انسانی و ترقی خواهانه) و کهنه(نیروهای ارتجاعی و واپسگرا که با فشار و شکنجه های سبعانه از یک سو و وسوسه های شیطنانی از سوی دیگر قصد تقویت جناح میرنده را دارند) در درون سیستمی زنده به نام شاعر در جریان است. در شعر به آنکس که به او می اندیشم به وجود یک نیروی بالنده اشاره می شود که در جهت ما و اندیشه های ترقی خواهانه ما قرار دارد و از این رو شاعر برای خوشبخت شدن نیازمند گذشت زمان است و می سراید بگذار زمان بگذرد.

در اشعار تولدی دیگر، بر مرداب تن نیلوفر اندیشه می روید، رنج نامه هجران، قو خورشید را انتظار می کشد ، وعده دیدار و ... ماه، خورشید، ستارگان و آتش نشانه هایی از معشوق بالنده اند و زمستان، شب، تاریکی، هجران و بد سگالان و ژاژخایان مترادف با نیروهای سرکوب گر بظاهر غالب اما رو به نابودی هستند.

۲- چنانچه آن متخصص درجه یک شما از شاعران بنام است، چه بهتر. لطف کنید نام ایشان را بفرمایید تا من نیز مستقلا از ایشان در مورد نتیجه بررسی هایشان جويا شوم و مدارک خودم را نیز در اختیار ایشان قرار دهم تا یک تنه به قاضی نرفته باشید. اگر

چه بنظر می رسد که قاضی هوشیارتر از آن بوده است که شما را راضی برگردانده باشد.

۳- اجازه بدهید به علم نشانه شناسی و همچنین واکنش های رهبری حزب در زندان در جای دیگری بررسی شود. مسلما به این سادگی که برخی ها تصور می کنند و دست به خواست اندیشی های محیرالعقول مطابق با مشی سیاسی خود می زنند تا کلاهی از این نمد نصیبشان شود، نیست.

۴- بارها پرسیده ام و باز هم می پرسم که شما مدارک ارائه شده مرا در کجای پژوهش علمی تان قرار می دهید؟ این مدارک قابلیت رد یا اثبات شدن با روش های کاملا علمی و تکنیکی را دارد. اساسا به نظر شما چنین مدارکی می تواند ارزشمند تلقی شود؟ اگر نه چرا و اگر پاسخ مثبت است چه نقشی در پژوهش علمی تان تا کنون ایفا کرده است؟ لطفا به این موضوع بپردازید.

۵- شما یک پای دعوا هستید و نمی توانید هم شاکی باشید و هم قاضی. مگر اینکه مرتبه خاصی برای خود قائل باشید. تا کنون برای من روشن شده که شما هیچگونه دلیل محکمه پسندی را نمی توانید ارائه کنید. من هرگز از شما نخواستیم ام که دلایل مرا بی چون و چرا بپذیرید. همیشه قضاوت را به اهل فن و نظر کارشناسی واگذار کرده ام.

۶- تنها طرف سوم می تواند فارغ از پیشداوری و حب و بغض اسناد و دلایل را بررسی نماید و مبادرت به اظهار نظر قطعی کند. با توجه به ادعای طرفین دعوا -بنده و شما- مبنی بر توده ای بودن، تصور نمی کنم مشکلی برای پیدا کردن چنین طرفی وجود داشته باشد.

لطفا بدون حاشیه رفتن به پیشنهاد مشخص من پاسخ شایسته بدهید.

با احترام،

ف.خاور

بیست و ششم فوریه 2009

دوست گرامی، با سلام

لطفاً به خاطر بسپارید که نگارنده نه نیاز شخصی دارم، که قاضی مرا راضی برگرداند و یا خیر و یا بخواهم کلاهی از نمد نصیبم سازم و به ویژه به هیچ وجه طرف دعوا نیستم!

اما آنچه مربوط به پژوهشی که هر دوی ما در آن شراکت داریم، مربوط می شود، از شما برای توضیحاتتان تشکر می کنم.

ظاهراً سوتفاهمی بوجود آمده است، که گویا من خواسته‌ام اطلاع شما از "ماتریالیسم دیالکتیک" را بسنجم. چنین تصویری نداشته‌ام، باوجود این توضیحات شما را مثبت می دانم. هدف من از پرسش درباره اندیشه‌های نهفته در متن بود، که شما توضیحاتی درباره آن‌ها دادید. به نظر شما، هنوز فرازهای دیگری نیز در اندیشه طرح شده در اشعار مورد بحث در ارتباط با ماتریالیسم دیالکتیک وجود دارند؟

در ارتباط با ادامه پژوهش، این پرسش مطرح است، که آیا شما فردی هستید، که دو یا سه سال پیش به آلمان آمد؟ آیا هنوز در آلمان هستید، یا بازگشته‌اید؟

دستتان را میفشارم

۲۸ فوریه ۲۰۰۹

۲۴- ادعای بزرگ

دوست گرامی،

باز هم طبق روال معمول سوال و پیشنهاد مشخص مرا نادیده گرفته اید. مجدداً از شما درخواست می‌کنم به سوال و پیشنهاد گذشته من پاسخ شایسته بدهید. بودن یا نبودن من در آلمان کمکی به پیشرفت پژوهشتان نمی‌کند. راستش را بخواهید شیوه سوال کردنتان نه تنها رفیقانه نیست بلکه در من احساسی را برمی‌انگیزد که آزاردهنده است و یادآور خاطرات تلخ. من هراسی از پاسخ دادن به سوال شما ندارم اما مشخصاً به سوال شما پاسخ نخواهم داد زیرا آن را یک انحراف آشکار از روش تحقیق می‌دانم. اطلاعات لازم و کافی در اختیارتان قرار داده شد. لطفاً به اصول پایبند باشید و از جاده تحقیق منحرف نشوید. فراموش نکنید که ما ادعای بزرگی کرده ایم و آنهم توده ای بودن است.

با احترام

ف. خاور

اول مارس ۲۰۰۹

دوست گرامی

اجازه دهید يك نکته را مشترکاً مرور کنیم.

نگارنده از اشعاری که معتقد هستم از سروده‌های زنده یاد طبری هستند، در نوشته‌هایم و متناسب با بحث‌ها نقل کرده‌ام. شما با خواندن آن‌ها، به من اطلاع دادید، که شما سراینده اشعار هستید.

نگارنده از آن زمان دیگر از اشعار نکاتی را در مقالات تارنگاشت "توده‌ایها" نقل نکرده است.

کوشش شما برای متقاعد ساختن نگارنده در این باره که شما سراینده اشعار هستید، به این معناست و تنها به این معنا می‌تواند باشد، که با پاسخ به پرسش‌هایی که برای نگارنده مطرح هستند، به تغییر و تصحیح برداشت نگارنده کمک کنید.

پرسش‌هایی که تاکنون از طرف من مطرح شده‌اند، در ارتباط بوده‌اند با مضامین اشعار. شما خود نیز به این مضامین اشاره داشته‌اید. توضیح شما در این باره که آیا فرازهای دیگری نیز در مضامین وجود دارند، که ارزشمند هستند و می‌توان آن‌ها را برشمرد، به هیچ‌وجه نباید «خاطرات تلخ» را در ذهن شما برانگیزد. چرا باید برانگیزد؟ توضیح فرازهای دیگری در اشعار، اگر وجود دارند، بیان کیفیت اشعار می‌باشند. در مقابل پرسش شما پیش‌تر نیز نوشته بودم، که دلیل من، سروده‌ها را سروده‌های طبری بدانم، محتوای والای آن‌ها بوده است.

در ارتباط با این پرسش که آیا شما در آلمان هستید یا خیر، حق با شماست، حضور شما در آلمان، کمکی به اصل مطلب نمی‌کند. اما از آنجا که چند سال پیش ادعا شد، که سراینده اشعار به آلمان آمده است، اما بین ما ملاقاتی ممکن نشد، پرسش پیشین برای نگارنده مطرح شد. می‌توانید پرسش را فراموش کنید.

تکرار کنم، پرسش مشخص شما درباره دلایل من، اشعار را متعلق به طبری ارزیابی
کنم، ارزش والای آن‌ها می‌باشد. امیدوارم این پاسخ برای شما «پاسخ شایسته» باشد.
اگر نیست، لطفاً منظورتان را بیشتر بشکافید.

دستتان را مدفشارم

اول مارس ۲۰۰۹

دوست ارجمند

اشاره به مضامین اشعار و ارزشهای مندرج در آن توسط یک شاعر نمی تواند دلیل محکمی باشد مبنی بر اینکه آن اشعار متعلق به اوست. کما اینکه یک منتقد ادبی قادر خواهد بود در پاره ای از موارد ارزشهای نهفته در یک شعر را بهتر از خود شاعر کشف و استخراج کند. چرا که یک شاعر براساس ذوق خود شعر می گوید و یک منتقد بر پایه عقل و تخصصش آنرا مورد کنکاش قرار می دهد. بنا براین پرداختن به مضامین اشعار بیش ازاین، نه تنها راهگشا نخواهد بود بلکه می تواند گمراه کننده هم باشد. باز هم تعبیر ارزش والای اشعار! این یک تعبیر کلی است و برای اثبات نظرتان ناکارآمد. شما نیاز به دلایل مشخص دارید. آیا شما استفاده از چنین تعبیر مبهمی را برای اثبات ادعایتان روش تحقیق علمی می دانید؟ آیا کسی حق دارد اموال شخصی شما را تصاحب کند و در پاسخ سوالتان که دلیل این عمل را جویا می شوید بگوید به دلیل ارزش والای اموال! دوست محترم، اشعار بسیار زیادی با ارزشهای والا در زندان سروده شد. به صرف همزمانی با رفیق طبری(حتی هم مکانی!) نمی تواند با چنین استدلالی به ایشان نسبت داده شود. مگر بر این باور باشید که هیچکس بجز ایشان نمی توانسته سروده هایی با ارزش های والا داشته باشد.

دوست عزیز!

پاسخ شایسته یعنی بیان دلایل روشن! یعنی دلایلتان را یک به یک بشمارید و با توضیحات معقول و منطقی آن را برای خواننده قابل فهم و پذیرش کنید.

لطفا دلایلتان را بشکافید و خواهش می کنم جواب سوال های قبلی را هم فراموش نفرمایید.

با تشکر

ف. خاور

دوم مارس ۲۰۰۹

دوست عزیز

بحث در دایره بسته‌ای گیر کرده است، که به نظر می‌رسد باید از آن بیرون آمد، تا ادامه آن ممکن باشد.

پیش‌تر به این نتیجه مشترک رسیده بودیم، که هر هنرمندی، از جمله يك شاعر، مضمونی را برای دست‌یابی به هدفی با ابزار هنری خود ترسیم می‌کند، می‌تراشد و یا می‌سراید.

بحث بر سر این نکته متمرکز شده است، که شما به عنوان سراینده اشعار، چه مضمونی را در نظر داشته‌اید. صحبت بر سر این نیست که يك منتقد درباره آنچه موضوع ارزیابی اوست، چه می‌گوید.

در ارتباط با مضامین شما دو نکته را برجسته ساخته‌اید. یکی اینکه اشعار «ماتریالیسم تاریخی و ماتریالیسم دیالکتیک حضور کاملاً برجسته‌ای در سروده‌ها دارند.» و دیگری اینکه به برخی از مضامین برجسته اشاره کرده و از آن‌ها نام برده‌اید.

ادامه بحث از این طریق دچار وقفه شده است، زیرا شما به این پرسش پاسخی نداده‌اید، که آیا فرازهای دیگری هم در سروده‌ها وجود دارند و یا کارمایه فکری مطرح در آن، بیان شده است. این وقفه مستدل نیست.

اگر منظور شما از «پاسخ شایسته»، ارزیابی نهایی است، باید بگویم، که هنوز زمینه لازم برای ارزیابی نهایی جدید در اختیار نیست. شما با ارزیابی گذشته، که تعلق سروده‌ها به احسان طبری را ممکن می‌ساخت، و در شرایطی بوجود آمد که امکان گفتگو با شما نبود، آشنا هستید. ارزیابی جدید به علت نامه شما ضروری شده است. از این‌رو نیز استفاد از سروده‌ها در مقالات متوقف شده است، تا بحث بین ما به نتیجه

نهایی برسد. پاسخ ندادن شما، راهگشا نیست، زیرا بازگشت به وضع سابق را موجب می شود، که هیچ کدام نمی خواهیم.

بدیهی است، فقدان توضیحات شما، بحث را به بن بست می رساند. درعین حال توضیح ندادن می تواند به نادرست آنچنان درك شود، که چیزی برای گفتن وجود ندارد. اما این برداشت راهگشا نیست. زیرا کار را نیمه تمام می گذارد. به نتیجه مثبت و علمی نیاز است.

این نظر شما درست است، که هم زمانی و یا حتی هم مکانی سروده شدن اشعار را نمی توان دلیل بر تعلق آن ها به شخص معینی ارزیابی کرد.

اما برای آنکه عنصر دیگری را هم به صحبت ها بیفزایم، خوشحال می شدم، اگر ارزیابی خود را درباره کوشش "توده انها" برای برطرف ساختن تشتت نظری در جنبش توده ای، بیان می کردید. آیا مطالب را دنبال می کنید، در این زمینه نظری و یا پیشنهادی دارید، کمک فکری را ارزانی می کنید؟

دستتان را مدفشارم

دوم مارس ۲۰۰۹

دوست عزیز!

۱- تقاضا می‌کنم به نوشته من دوباره توجه کنید:

پاسخ شایسته یعنی بیان دلایل روشن! یعنی دلایلتان را یک به یک بشمارید و با توضیحات معقول و منطقی آن را برای خواننده قابل فهم و پذیرش کنید. لطفا دلایلتان را بشکافید و خواهش می‌کنم جواب سوال های قبلی را هم فراموش نفرمایید.

آیا از جمله بالا می‌شود چنین استنباط کرد: اگر منظور شما از «پاسخ شایسته»

ارزیابی نهایی است...

از کدام قسمت از نوشته من چنین درخواستی را می‌شود استخراج کرد؟ این همه اختلاف برداشت ناشی از چیست؟ با این کج فهمی ها چگونه می‌شود امیدوار به کشف حقیقت بود؟

۲- چنانچه بر سر ماهیت جسمی میان دو شخص اختلاف نظر وجود داشته باشد تنها با مراجعه به یک شیمیدان می‌توان ماجرا را فیصله داد. اگر شما یک اهل فن و منقد ادبی هم که باشید؛ که نیستید، باز هم باید برای کشف حقیقت به طرف سومی مراجعه کرد. آیا حاضر به پذیرش قضاوت اهل فن هستید؟ لطفا صریحا پاسخ بدهید.

۳- اما در مورد افزودن عنصر دیگری به گفتگو ها، ترجیح می‌دهم برای شنا کردن در اقیانوس، تجربه شنا کردن در استخر را با خود داشته باشم.

بااحترام،

ف.خاور

سوم مارس ۲۰۰۹

۲۹ - در انتظار پاسخ

دوست ارجمند!

به آخرین نوشته ام، قضاوت اهل فن، که در تاریخ سوم مارس برایتان ارسال شد، هنوز پاسخی نداده اید. امیدوارم حالتان خوب باشد و کسالتی موجب چنین تاخیری نشده باشد. در هر صورت، من منتظر پاسخ شما هستم.

با احترام

ف. خاور

یازدهم مارس 2009

دوست عزیز، خاور

نامه سوم مارس و دوبار یادآوری آن را دریافت کردم.

در تاریخ دوم مارس نوشته بودم، که بحث در دایره بسته دور می زند. به عبارت دیگر
تداوم آن غیرمقدور شده است.

دوست ارجمند، نگارنده با تدارکاتی که انجام داده بود، درباره سروده‌های مورد بحث به
ارزیابی مشخصی نایل شده بود. این ارزیابی مرا بر آن داشته بود، اشعار را به
صورتی که دیدید، مطرح سازم. شما برداشت من را نادرست می دانید. و کوشیدید و می
کوشید تا من در ارزیابی خود تجدید نظر کنم. برای این کار من آمادگی داشتم و دارم.
اما شما نخواستید، آنچه را که زمینه ارزیابی من بود تغییر دهید.

پیشنهاد می کنید به قضاوت اهل فن دل دهیم. من موافقم، اما زمانی که خود من هم به
نتیجه ضروری نایل شده باشم.

برای نایل شدن به این نتیجه بود که از شما تمنا داشتم، درباره اندیشه خودتان در
اشعار، نکاتی را که ضروری می دانید بر بشمیرید و توضیح دهید. آنجا که بلندای پرواز
اندیشه ژاژخایان، بلندای پرواز مگس است، از توضیح اندیشه خود چه بآک؟ سکوت شما
را در این زمینه چگونه باید فهمید و درک کرد؟

امیدوارم با توضیحات خودتان گره ایجاد کرده را بگشاید و بحث بین ما را به منزلی
برسانید، که محتوای آن می تواند و باید در خدمت مبارزات توده‌ای قرار داشته باشد.

دستتان را مدفشارم

۱۲ مارس ۲۰۰۹

۳۱- صالح و طالح

دوست ارجمند

بگذارید چند نکته را خدمتتان یادآوری کنم:

۱- شما در یادداشت های قبلیتان ادعا کرده بودید با آغاز بحث و ارسال نامه بین ما از استفاده از سروده ها در مقالاتتان چشم پوشی کرده اید. اما بر خلاف ادعایتان عمل کرده اید و دوباره مبادرت به استفاده از اشعار در مقاله تان کرده اید. این دیگر چه صیغه ایست؟

۲- پرسش من اینست، برای قضاوت اهل فن در یک مناقشه ادبی شما به عنوان یک طرف بحث باید به چه نتیجه ضروری نایل شوید که اجازه بررسی آن را به اهل فن بدهید؟

شما به بیان استدلالات خود پرداختید و من هم به نوبه خود چنین کردم. حال اجازه بدهید مجموعه این بحثها را که به قول شما در تنگنا گرفتار آمده است را به دست اهلهش بسپاریم تا گره از کار فروبسته ما بگشایند. دیگر چه نیازی به اما و اگر است. به قول آن رند نظرباز شیرازی:

صالح و طالح متاع خویش نمودند تا چه قبول افتد و چه در نظر آید

۳- در کجای دنیا شما شاعری را می توانید بیابید که به نقد و بررسی اشعار خود پرداخته باشد؟ اگر چنین چیزی مرسوم بود دیگر نیازی به سرودن شعر نبود و شاعر مقاله نویسی می شد. کدام شاعر به خود جرات می دهد حتی در مقدمه ای کوتاه در کتاب شعر خودش به ظرایف و دقایق آن اشاره کند؟ اگر من تا همین جا هم پیش رفته ام تنها بخاطر این بود که به صمیمیت بر در بگویم، شاید در خانه کسی باشد.

۴- تا نشان سم اسبت گم کنند ترکمانا نعل را وارونه زن

دوست گرامی شما با یکجانبه گرایی تان بحث را به بن بست کشانیده اید و آنوقت از من تقاضای نقد و بررسی اشعارم را می کنید. تقاضایی که پایانی بر آن متصور نیست. حکم پر کردن کوزه ای بی ته را دارد و دنبال غازه‌های وحشی دویدن. همان بهتر که به اسناد و مدارک و شواهدی پرداخته شود که قابلیت اثبات یا رد شدن داشته باشد. برای نمونه : دهها توده ای که در زندان بوده اند و اگر نه بیشتر از شما، کمتر از شما خود را توده ای نمی دانند، گواهان من هستند. با این شواهد زنده چه می کنید؟ با سند دست نوشته من چه می کنید؟ با نوشته زندان گوهردشت در انتهای اشعار چه می کنید؟ با اشعار مشابه دیگر من چه می کنید؟ با تایید دست اندرکاران چاپ و انتشار اشعار (منبع اولیه آشنایی شما با سروده ها) که قاعدتا باید بیشتر از شما مدعی باشند، چه می کنید؟

برای خارج شدن از تنگنا، پرداختن به اسناد و شواهد فوق را به شما پیشنهاد می کنم.

با احترام

ف. خاور

چهاردهم مارس ۲۰۰۹

دوست ارجمند

۱- حق با شماست، با قطع امکان ادامه بررسی مشترک، ضرورتی به استفاده نکردن از سروده‌ها در نوشته‌ها به نظر نمی‌رسد.

۲- مناقشه ادبی، همه جوانب موضوع مورد بحث و بررسی را در بر نمی‌گیرد. لذا "اهل فن" مورد نظر شما، تنها آنانی نیستند که ابراز نظرشان برای ارزیابی نهایی کافی باشد.

۳- يك بار دیگر هم در این باره صحبت شد، که انتظار از شما، نقد اشعارتان نیست. انتظار توضیح مضمون‌هایی است، که مورد نظرتان بوده است، زمانی که شعری را سروده‌اید.

شما در این باره توضیحاتی داده‌اید. مثلاً توضیح داده‌اید که دل‌بستگی به دختری از دیار جنگ جنوب، مضمونی یکی از سروده است. هیچ انتظار دیگری از شما وجود نداشته است، جز آنکه اگر هنوز نکاتی و مضمون‌هایی از اشعار از دید شما ارزشی برای توضیح دارند، توضیح دهید. از آنجا که خود نوشته بودید، ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی نیز در جای جای مضمون‌ها حضور دارند، پرسیده شده بود، اگر مایلید در این باره بیشتر بگویید.

۴- نگارنده نه شهادت هم‌زندان را مورد تردید قرار می‌دهم و نه مایلم بدون اطلاع دقیق‌تر، نقش آن‌ها را يك سویه مطلق سازم. سروده‌ها از وزن سیاسی برخوردار هستند، لذا يك سو نگری و بی‌توجهی به همه جوانب، روا نیست.

روا نیست، به‌ویژه از این‌رو که در داده‌ها در کتاب، نکات نادرست وجود دارند.

۵- متأسفانه زمانی که شما به آلمان آمدید، بخشی از این شهود که می‌توانستند با برخوردی سازنده، روشنی بر تاریکی‌ها بتابانند، با پنهان داشتن شما، این امکان را از بین بردند. امکان ملاقات بین ما و آشنایی و بحث صمیمانه از بین رفت. دلایل قانع‌کننده‌ای برای این عملکرد وجود ندارد و رایه نشده است.

۶- سکوت پرسش برانگیز شما در برابر پرسش در باره کوشش برای برطرف ساختن
تشدت نظری در جنبش توده‌ای، سکوت اعتماد برانگیزی نیست. تنها آشنایی من با شما،
نامه‌هایی است که برای من ارسال می‌کنید. چرا باید ارسال‌کننده این نامه‌ها به نام ف.
خاور، ضرورتاً خود خاور نیز باشد؟
به نظر من پاسخ شما در باره مضمون سروده‌ها، کمکی نیز برای پاسخ به پرسش‌های
دیگر خواهد بود.

دستتان را مدفشارم

۱۵ مارس ۲۰۰۹

۳۳

دوست ارجمند خاور

نامه ضمیمه را ۱۵ فوریه ۲۰۰۹ برایتان ارسال داشتم.

می‌توان نسبی بودن ارزش شواهد و ظاهرامر را در بررسی پدیده‌ها، به کمک بحث
بین ما، به راحتی درک کرد.

از دید من، بحث پایان یافته است.

دستتان را می‌فشارم

مشت نمونه خروار - ۳۴

دوست ارجمند

نامه شما در همان تاریخی که ارسال کرده بودید دریافت شد. متأسفانه به دلیل مشغله های دیگر فرصت پاسخ گویی سریع را نیافتم. در ضمن از جمله می توان نسبی بودن ارزش شواهد و ظاهرامر را در بررسی پدیده ها، به کمک بحث بین ما، به راحتی درک کرد چیزی دستگیرم نشد.

با احترام

ف.خاور

۱۹ مارس ۲۰۰۹

دوست گرامی

- ۱- شما بطور یکجانبه امکان ادامه بررسی مشترک را ناممکن اعلام کردید و آنقدر بی صبری بخرج دادید که بازهم از سروده ها به همان سبک و سیاق گذشته در مقاله تان استفاده کردید. چنین رفتاری به هیچ وجه قابل توجیه نیست.
- ۲- در نگاهتان به موضوع مورد بحث یک اشکال بزرگ وجود دارد و آن اینکه شما در عین حال که یک طرف مناقشه هستید در همان حال می خواهید قاضی هم باشید. مسلم است با چنین شیوه برخوردی هرگز به حقیقت نخواهید رسید.
- ۳- دوست عزیز! به صراحت می گویم که به نظر من **اهل فن** توده ای هایی هستند که اهل شعر و شاعری و نقد ادبی اند و آنها هم -اگر نه بیشتر از بنده و شما، مسلماً کمتر از ما- ارادت به رفیق طبری و آثارشان ندارند. من به عنوان یک توده ای اعلام می کنم که رای و نظر کارشناسی آنان را به دیده منت خواهم گذاشت. حال به نظر شما چه کسی

یا کسانی می توانند **اهل فن** تلقی شوند؟ و در نهایت به نظر شما ارزیابی نهایی چگونه باید اعلام و پذیرفته شود؟

۴- منظور شما از عبارت **مایل نیستم بدون اطلاع دقیقتر، نقش آنها** (زندانیان توده ای شاهد) **را یکسویه مطلق سازم**، چیست؟ برای کسب اطلاع دقیقتر تا کنون چه اقدامی کرده اید؟

۵- دست اندر کاران چاپ و انتشار کتاب همانطور که خود در مقدمه کتاب به صراحت بیان کرده بودند هیچ اطلاعی از سراینده واقعی اشعار نداشتند. اما با پیگیری هایی که انجام دادند و به نظر می رسد که شما هم به نوعی در جریان آن قرار گرفتید، به اطلاعات جدیدی دسترسی پیدا کردند که برایشان موثق بود. لذا با شجاعت به بازبینی و تصحیح نظراتشان پرداختند و حق مطلب را ادا کردند.

۶- بسیاری از دانسته ها و اطلاعاتی که شما بر اساس آن به اظهار نظر می پردازید، بی اعتبار است و اصلاً وجود خارجی ندارد. به عنوان مثال شما ادعا می کنید که من به آلمان آمدم و برخی (به قول شما **شهود**) مرا از شما پنهان کرده اند تا نوری بر تاریکیها تابیده نشود. شما بر پایه این فرض نادرست می خواهید نظریات خود را اثبات کنید و دیگران را هم به سادگی متهم به نوعی توطئه می کنید (رجوع شود به **کسب نتایج قطعی از تجربیات محدود**). من هرگز در کشور آلمان نبوده ام و این حقیقت قابل بررسی و اثبات است. آیا این نمونه نمی تواند مشتکی باشد از خروار؟! شما که خود را مقید به روش علمی تحقیق می دانید و همواره در پی اطلاعات دقیقتر (حتی دقیقتر از شهادت توده ای های زندانی) هستید چگونه چنین اشتباه فاحشی را توجیه می کنید؟

۷- شما از من در مورد سایت توده ای ها پرسیده بودید و خواستید **عنصری دیگر** به بحث ما اضافه کنید. پاسخ من کاملاً روشن بود. آیا این حق را به من نمی دهید که پیش از ورود به بحث تئوریک با فردی که من هیچ شناختی از او ندارم و حتی نامش را به من نگفته است، اندکی محتاط باشم؟ آیا منتظر کسب تجربه عملی در بحث جاری بودن را می توان به سکوت پرسش برانگیزی ترجمه کرد که حاصلی جز عدم اعتماد شما به من ندارد؟ آیا پاسخ من این قدر شما را برآشفته است که بعد از حدود ده جلسه نامه

نگاری ناگهان به این نتیجه درخشان رسید که چرا باید ارسال کننده این نامه ها به نام

ف. خاور، ضرورتاً خود خاور نیز باشد؟

در پایان سال نو را پیشاپیش به شما تبریک می گویم و در سال جدید برای شما سلامتی
و برای مردم شریف ایران آزادی و نیکبختی آرزو می کنم.

با احترام

ف. خاور

۱۹ مارس ۲۰۰۹

پایان

از این تاریخ به بعد مکاتبه بطور یکجانبه قطع شد و من دیگر پاسخی دریافت نکرده
ام.